

از «طفان زینب» و «حر» بیاموزیم

در روز چهارم محرم، عبدالله بن زیاد مردم کوفه را در مسجد جمع کرد و سخنرانی نمود و ضمن آن مردم را برای شرکت در جنگ با امام حسین علیه السلام تشویق و ترغیب نمود.



در روز چهارم محرم، عبدالله بن زیاد مردم کوفه را در مسجد جمع کرد و سخنرانی نمود و ضمن آن مردم را برای شرکت در جنگ با امام حسین علیه السلام تشویق و ترغیب نمود.

به دنبال آن 13 هزار نفر در قالب 4 گروه که عبارت بودند از:

1. شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر؛
 2. یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر؛
 3. حصین بن نمیر با چهار هزار نفر؛
 4. مضایر بن رهیینه مازنی با سه هزار نفر؛
- به سپاه عمر بن سعد پیوستند.

طبق سنت مرسوم، روز چهارم محرم در مدح و سوگ «؛دو طفل حضرت زینب(س)«؛ و «؛حر بن یزید رباحی«؛ مدیحه سرایی می‌شود.

زینب(س) به‌مراه دو فرزند خود و با اذن همسرش عبدالله بن جعفر طیار، برادر خود را همراهی کرد. همسر زینب کبری(س) عبدالله بن جعفر طیار و برادر زاده حضرت علی (ع) بود. عبدالله در حبشه متولد شد و پس از اینکه پیامبر اسلام به مدینه هجرت کرد به همراه پدر و مادرش به مدینه آمدند و عبدالله به همراه پدر و مادرش در خدمت پیامبر بودند. عبدالله شخصیتی بود بسیار بزرگوار و صاحب ایمان قوی و بخشنده.

او عاشق امیر المومنین علی علیه السلام بود و پس از آن حضرت در خدمت امام حسن علیه السلام و پس از آن در خدمت امام حسین علیه السلام بود. عبد الله در جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ نهروان همراه علی علیه السلام با نیروهای مخالف جنگید و به علت کوری چشمه‌ایش نتوانست شخصا در کربلا حاضر شود.

عبدالله نه تنها همسر، بلکه دو پسرش محمد و عون را هم با امام حسین(ع) فرستاد و به آنان سفارش کرد که در رکاب امام حسین علیه السلام بجنگند و جان فدای او کنید، آنان نیز چنین کردند و روز عاشورا هر دو در برادر در مقابل چشمان مادر به شهادت رسیدند. در زیارت ناحیه مقدسه، امام زمان (عج) می‌فرماید: «؛سلام بر محمد بن عبدالله بن جعفر که به جای پدرش حضور یافت«؛.

روز عاشورا آمدند از مادر اجازه گرفتند. مادر! اجازه بده ما جان خویش را فدای دایمان کنیم. فرمود: درود خدا بر شما، که چشم‌هایم را روشن کردید. خودش کفن به تن بچه‌ها کرد و لباس و شمشیر برایشان آماده کرد و با وقار و صلابت زینبی آمدند خدمت حضرت و عرضه داشتند: «؛السلام عليك يا ابا عبدالله«؛ امام (ع) تا این بچه‌ها را دید، هر دورا در آغوش گرفت. فرمود مادران کجاست؟ بگویید مادران بیاید. ابی عبدالله با خواهر ملاقات کرد دید زینب (س) گریه می‌کند. سر خواهر را به سینه گذاشت و فرمود: خواهر جان! داغ علی‌اکبر (ع) برابم بس است، بگذار این دو گل عبدالله بن جعفر بمانند، خواه‌زینب (س) فرمود: همه برای سلیمان هدیه آوردند، اما دیدند، مور، ران ملخی را به دهان گرفته و می‌آورد. همه اعتراض کردند. اما او بیش‌تر از وسعش، عشق‌بازی کرده.

حال می‌گویید: حسین جان!

شنیدستم سلیمانی ز يك مور
قبول تحفه کرد از مرتضی‌پور
من آن مور ضعیف و ناتوانم
ابی عبدالله (ع) آن‌قدر گریه کرد و ...

خواهر گفت: داداش!
این دو تن قربانی يك موي تو
هستيم بادا فدای روي تو
گر چه نبُود این دو غنچه لایقت
من تهیدستم گذر از عاشقت

به هر نحوی که بود اجازه داد که بچه‌ها (خواهر زاده‌ها) به میدان بروند.
هر دو به سوی دشمن حمله برده، عجب رجزی خواندند و فریاد می‌زدند ما نوادگان علی بن ابیطالب و جعفر بن ابیطالب هستیم.
جماعت کور دل کوفی تا رجز خوندن رو دیدن شروع کردن به جنگ تا اینکه به شهادت رسیدند.

گیرم که رد کنی دل ما را خدا که هست
باشد محل نده قسم مرتضی که هست
وقتی قسم به معجر زینب قبول نیست
چادر نماز حضرت خیر النسا که هست

&171#حر بن یزید رباحی» از سران کوفه به شمار می‌رفت که در میان قوم خود از عزت و احترام زیادی برخوردار بود.
ابن زیاد او را برای رویارویی با امام حسین علیه السلام فرا خواند و با هزار سوار به سوی کاروان او فرستاد.

در مقاتل آمده است: هنگامی که حر از قصر ابن زیاد خارج شد تا به استقبال امام بیاید، ندایی را شنید که از پشت سر می‌گوید: ای
حرا! تو را به بهشت بشارت باد. او به پشت سر نگرست و کسی را ندید. با خود گفت: به خدا قسم، این بشارت نیست در حالی که
من، اسب به جنگ با حسین، هستم.

حرّ علی‌رغم این که برای رویارویی با امام آمده بود، اما رفتارش خالی از ادب نبود. در روز دوم محرم الحرام سال 61 هجری هنگامی که
راه بر امام حسین علیه السلام بست و مانع از بازگشت ایشان به مدینه گردید، امام علیه‌السلام به حرّ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند
چه قصدی داری؟ حر گفت: به خدا قسم اگر غیر شما از عرب به من آن عبارت را می‌گفت - در حالی که وضعیتی او چون شما باشد -
همین عبارت را به او باز می‌گفتم اما به خدا قسم برای من این (حق) نیست که یاد مادر شما کنم مگر به نیکوترین وجهی که می‌توانم.

هنگامی که حر &171#هل من ناصر» امام را شنید، به بهانه آب دادن اسب خویش، از اردوگاه عمر سعد جدا شد و به اردوگاه
عاشورائیان عزیمت کرد، وقتی نزد حضرت رسید عرض کرد: &171#فدایت شوم ای پسر رسول خدا! من همان کسی هستم که تو را از
بازگشت به وطن بازداشتیم و همراهت آمدم تا تو را ناچار کردم در این سرزمین توقف کنی. گمان نمی‌کردم پیشنهاد تو را نپذیرند و به
این سرنوشت دچارت کنند. به خدا اگر می‌دانستم کار به این جا می‌کشد، هرگز به چنین کاری دست نمی‌زدم. اکنون از کرده‌ام به سوی
خدا توبه می‌کنم. آیا توبه من پذیرفته است؟
حسین علیه السلام فرمود: " آری، خداوند توبه تو را می‌پذیرد. اکنون از اسب پایین بیا "
حر گفت: من سواره باشم برایم بهتر است از این که پیاده شوم. می‌خواهم همچنان که بر اسب خود سوار هستم، ساعتی با دشمن
برای یاری‌ات بجنگم تا کشته شوم.

حر با اذن امام به میدان رفت و در برابر لشکر عمر بن سعد ایستاد و گفت: &171#ای مردم کوفه، مادران در سوگتان بگریه! این
بنده‌ی صالح خدا را فرا خواندید و هنگامی که به سوی شما آمد، دست از یاری او برداشتید؟ شما که می‌گفتید در یاری او با دشمنانش
خواهیم جنگید، اکنون رو در روی او ایستاده اید و می‌خواهید او را بکشید؟

راه نفس کشیدن را بر او بسته اید، از هر سو محاصره‌اش کرده‌اید و از رفتنش به سوی سرزمین‌ها و شهرهای الهی جلوگیری می‌کنید.
حسین همچون اسیری است که در دستان شما گرفتار شده؛ نه می‌تواند سودی به خود برساند و نه زبانی را از خود دور کند. آب فرات
را که یهود و نصاری و مجوس از آن می‌آشامند و سگان و خوک‌های سیاه در آن می‌غلتند، بر روی حسین و زنان و کودکان و خاندانش
بسته‌اید، تا جایی که آنان از فرط تشنگی به حال بیهوشی افتاده‌اند.

چه بد رعایت محمد صلی الله علیه و آله را درباره فرزندانش کردید! خدا در روز تشنگی محشر، شما را سیراب نکند!

یاران امام او را در برابر خیمه شهدایی که در راه حسین علیه السلام شهید می‌شدند قرار دادند. امام فرمود: شهادت او چون شهادت
انبیا و خاندان انبیاست. سپس امام نظری به جانب حر افکند، او هنوز جان در بدن داشت. امام خون از صورت او برگرفت و فرمود: تو
آزاده‌ای! همان طور که مادرت تو را نامیده است و تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای.

حر بن یزید به اتفاق زهیر بن قین با دشمن پیکار می‌کردند. هر گاه یکی از آنها در محاصره دشمن قرار می‌گرفت، دیگری او را از محاصره بیرون می‌آورد، و مدتی به این گونه پیکار کردند. اسب حرّ زخمی شد اما او همچنان سواره پیکار می‌کرد و رجز می‌خواند تا این که مردی به نام "یزید بن سفیان" که با حر دشمنی دیرینه داشت به او حمله کرد ولی حرّ به او هم امان نداد و او را از دم شمشیر گذراند. پس از آن فردی به نام "ایوب بن شرح" تیری به اسب حر زد و آن را از پای در آورد. حرّ بناچار از اسب پیاده شد و پیاده رزمید تا بیش از چهل نفر را به قتل رساند. در این هنگام بود که لشکر پیاده نظام عمر بن سعد بر او حمله ور شدند و او را به شهادت رساندند

یاران امام او را در برابر خیمه شهدایی که در راه حسین علیه السلام شهید می‌شدند قرار دادند. امام فرمود: شهادت او چون شهادت انبیا و خاندان انبیاست. سپس امام نظری به جانب حر افکند، او هنوز جان در بدن داشت. امام خون از صورت او برگرفت و فرمود: تو آزاده‌ای! همان طور که مادرت تو را نامیده است و تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای !

<form/>